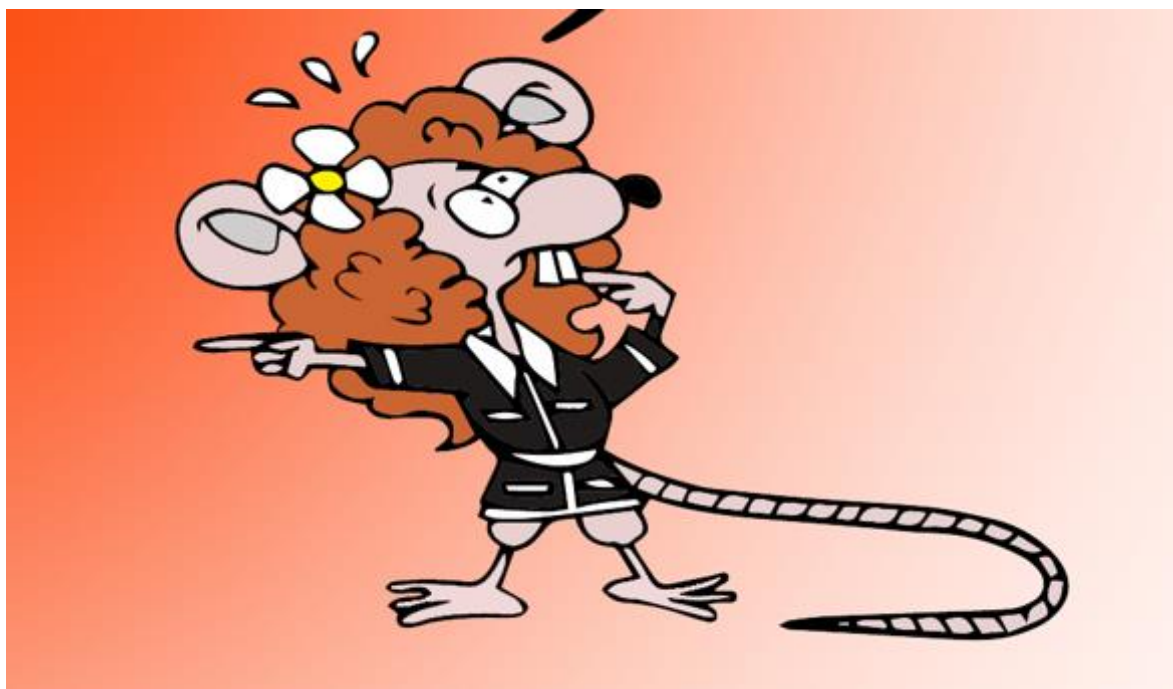


نوستالژی ملوکانه!

برداشتی کاملاً آزاد و سوررئالیستی و ماورا زمان و مکان!

یادش بخیر بچه که بودیم تو میدون «قومی کلا» جشن ۲۸ مرداد، ژاندارمری شتر و لوطی و پرده‌خوان میاورد و شامورتی بازی بود که بیا و ببین. ما که بچه بودیم نه می‌دونستیم ۲۸ مرداد چیه و نه به فحشای بزرگترا که حواله شاه و صبیه و همشیره‌اش می‌کردن کاری داشتیم و فقط دنبال بازی خودمون بودیم. اما یه «مصی» تخم جنی بود که با نیمه و جب قد و بالا انگشت تو هر سوراخی می‌کرد و البته عکس‌العمل متقابل دیگران رو هم با خنده استقبال میکرد.

از همه بیشتر به معرکه گروهبان ثابت که با یه میمون میدون داری میکرد علاقه داشتیم. وقتی گروهبان ثابت از منوچ (اسم میمونش بود) می‌خواست جای دوست و دشمن رو نشون بده، مصی چارچش نیگا میکرد و ادای منوچ رو در میاورد!



ما می‌موندیم که منوچ رو نیگا کنیم یا مصی رو؟ البته موقع نشون دادن جای دشمن، همه سرا برمی‌گشت اینوری و مصی هم صفا میکرد که مورد توجه قرار گرفته.

سالها بعد یکیو دیدم که داشت درگوشی با حاجی خاتم که از اون نابکارای هفت خط و پاچه‌ورمالیده حوزه بود که روغن محلی حجره رو با اودکلن هامبورگی قاطی می‌کرد و ریش دو فاقش رو به یاد استادش بهشتی که منافقا «ناکام کرده بودنش» معطر می‌کرد و دل و دین خیلیا رو برده بود نجوا می‌کرد. خیلی شبیه همون مصی موش خودمون بود.

نیازی به بلد بودن زبان ناشنوایان نبود و از دور معلوم بود که بازم داستان داستان نشون دادن جای دوست و دشمن و مرزبندی اصولی و غیراصولی و حرکت به سمت آرمانهای امام و دوران طلایی است.



البته خنده اون یارو پشتیه خیلی مشکوک میزد و معلوم بود که زیرکاسه چند تا نیم کاسه هم هست و طرف دلش غنچ می‌رفت واسه شریک شدن در این اصلاحاتی که اوجب واجبات از سر و روش می‌ریخت.

به خودم گفتم بر شیطون لعنت! فکر بد نکن! اینها سیاستمداران و حافظان نظام مقدس ولایتند و فکر و ذکرشان مملکت‌داری و دینمداری است!

ولی چه کنیم که ریسمان سیاه و سفید حوزوی و سعید طوسی و اصلا چرا راه دور بریم خود مصائبی که آقا در نوجوانی از همین جماعت ورپریده و آخوندهای بزرگتر از خودش کشیده مدام جلو چشم رژه می‌رفت.

خلاصه چندی نگذشته بود که دیدیم ای دل غافل! تو داری توسر خودت میزنی که اصلاحات چی می‌شه و اصول‌گرایان و جامعه روحانیت مبارز و غیرمبارز در چه وضعیتی هستن و گشت نهی از منکر و شلاق زدن ملت و تعطیل کردن کنسرت و تک خوانی زنان چی می‌شه که فیلم ول دادن شش‌دانگ صدای «مصی» منتشر شد.

الحق که صدایش کولاک بود وقتی می‌خوند: **اگر خدا خدا مرا بگریانی من آسمانت را به غم بگریانم** زیدی گفت: عجب دل و جراتی داره که جلو یک آخوند شش‌دانگ صدا را ول کرد؟



البته من تعجبی نکردم چون با توجه به اشراف کافی به سوابق و لواحق دو طرف می‌دونستم که قسمت نادیده فیلم و آویختن تمام قد به عمود خیمه ولایت و سینه‌زدن پای کار نظام برای «حفظ بیضه علما» کاری است که از هر کسی برنمیاد ولی «مصی» یه چیز دیگه است!!!!

خلاصه روز بعد از روز، مانتو به کمر زده و گره لچک از بالا سفت کرد ولی با نرمشی قهرمانانه و عظمای کش از پایین راه را برای اصلاح امور نظام باز کرد! و با طایفه‌ای از نسوان ولایی که هر کدام به فراخور زمان بعدها در بلاد کفر و الحاد به گویندگی و سیاستمداری در فارسی زبانها و بنیادهای فکری و عملی حوزه وزارت خارجه و اندیشکده‌های خیریه عظمانشان به کار گرفته شدند در گرد سیدخندان نظام و عمود خیمه ولایت به کسب روزی حلال! پرداخت.



یه روز با شیخ کروی که خودش ختم آلبوم سازی و صنم نوازی توی بنیاد شهید بود و هزار هزار شوهر مرده‌های در جبهه را تجدید فراش دائم و موقت و ضربداری می‌کرد و خط دفاعی نظام رو از مشهد به نجف و لبنان و بغداد منتقل کرد، نشست و برخاست کرد.



یکروز تو راهروهای مجلس که قاطبه نمایندگان گول‌پیکر و پاسداران سابق و لاحق و ... به رتق و فتق امور کشور مشغول بودند با جسارتی بیمانند و زبانی آتشین درازشان می‌کرد و به اصلاحشان می‌پرداخت و از برق تراشی که به نظام می‌داد چشمها خیره و دهانها باز مانده بود و ...



ولی برای چنین نعمت و لعبتی با چنین سینه فراخ که از شیخ و سپاهی را لای درز لباسش جا می‌داد، اینها کم بود و برای همین یک روز غیبت زد و مدتی بعد تو ینگه دنیا آفتابی شد.

هر لحظه به رنگی زن غماز درآمد

گه شیخی و گه شاه

خدا خیرش بده آقا کامبیز لدی‌الورود دستش رو توی دست اونی که باید بذاره گذاشت و کار رو دست گرفت و اول از همه، از شر آن مانتو دست و پاگیر و لچک خلاص شد و یک کلاه باحال غربی پسند و لباسی البته با دکمه‌های بسته به تن کرده و اذن دخول را خواند و چشم بسته پرید وسط معرکه سیاست!



البته از قدیم گفتن سیاست پدر و مادر ندارد و این وسط خیلیهای دیگه هم «با یا بی اذن دخول» وارد معرکه شدن ولی «مصی» مٹ تراکتور کار می‌کرد و عین «گل‌آفتابگردان» به هر سمتی که

مناسب بود میچرخید و جای دوست و دشمن رو به غربی‌ها و شرقی‌ها و هر بنی بشری که لازم بود نشون می‌داد و اصلن هم به فکر مادیات نبود.

قربونش برم کامبیز جان هوا و زمین همه چیز رو داشت و تمام واریزی و سفته‌بازی و مادیات رو حل و فصل می‌کرد. یک سرش به نایاک وصل بود و از وزارت مکش می‌کرد و سر دیگه‌اش رو در میانه عظما فرو کرده بود و با برادران مکتبی مثل دکتر سیف بانکدار سه تیغه عظما نشان پولهای بی‌زبان ملت رو خرج عطینا و ساخت آلترناتیوهای مدروز و شیطان‌سازی و پاچه‌گیری براندازای نابکار و ناسازگاری می‌کرد که ۴۰ سال هنجارهای نظام ژئوپلیتیک ام‌القرآ رو شکسته بودند و با لجاجت فوق تصور به این کارشون ادامه می‌دادن و کوتاه بیا هم نبودن و هر چی از اونا می‌کشتن و دار می‌زدن و توی لیست می‌کردن و موشک بهشون می‌زدن از قبل سرسخت‌تر و قدرقدرت‌تر میشدن و خواب رو به طایفه حاکم حرام می‌کردن.



طبعاً سهم امام کامبیزخان هم در عالم ماده و معنا مباح بود و بعد از یکی دو سال با یک ذکر حوزوی حلال هم شد! همگی بگید مبارک!



در حاشیه البته به ما که ربطی نداره ولی رقاصی و قایق تفریحی و پول کلون که از پارو بالا می رفت  
غوغا می کرد ولی اینها زندگی خصوصی است و وقتی آقاشون راضیه و قیمت رو هم که از جسم و  
جونشون می دن دیگه به ما چه؟  
بنی بشر حسود فقط قسمت شوخ و شنگ ماجرا را می بینه و پشت صحنه سخت و جان گذارش رو  
که نمی بینه!!!



البته در عملیات چندوجهی و ترکیبی ولایی- استعماری از بالانس کردن و وزنه تعادل غافل نبود و  
جای جاش که می شد در همبستگی با برادران لجنی سپاه لباس سبز می پوشید و به خرج VOA  
برای عظمای سیگنال می فرستاد که در آنسوی آبها هواخواه داری تا دینش!!!!



القصة هر چند که گل آفتابگردان ما هر روز به یک سمتی میچرخید و از این وری و از اون وری غلت می زد تو رهبری، ولی با وزش باد قیام اوضاع متحول شد و کلاه رو باد برد و سر و ...ن برهنه و هراسان از این استودیو به اون استودیو با گریه و معلق بازی عین معرکه گروهبان ثابت و «منوچ» شروع کرد به نشون دادن جای دوست و دشمن که مبادا کسی کلاه سر ملت بذاره و خشی به «ساختار» بیفته!

همیشه «بیضه» و «عمود» خیمه نظام برای ایشون اصل ماجرا است و حتی وقتی که ملت داد میزدن «اصلاح طلب اصول گرا دیگه تمومه ماجرا» باز هم مصی که البته دیگه در پروسه تکاملی و کندن پوسته های کهنه و غرب ناپسند از مصی به مصی و از مصی برای اینکه کسی اشتباهی او را با مصی فوتبالیست اشتباه نگیرد به مسیح تغییر نام داد و روح و ریحش را در خدمت «حفظ آرامش و پرهیز از آناشری محتمل فردا» قرار داد.

اینجا بود که یک شبه با رنج بسیار و با استون و خاکستر ذغال و کیسه کشی شبانه رنگ بنفش انگشت را که با خون جگر و صد تا فحش خوردن از ایرانیان بی ادب در مقابل سفارت موقع رای



دادن به «روحانی تا ۱۴۰۰» تحمل کرده بود پاک کرد



و سینه چاک پادشاهی شد و چاک سینه را برای شازده گشود! و به رقاصی دونفره با ساز عظاما مشغول شد. رقصی که استعداد گسترش داشت و با هر قر کمر یک مهره جدید استعماری و خرمهره ولایی با رنگ و بوی نوبلی یا هالیوودی یا حتی عتیقه‌های کمونیستی - فئودالی عهد شاه‌بابا و سلیمبرتی و حواشی سپاه و دوتابعیتی رو وسط میدون کشوند و از شرق و غرب عالم هم شاباش روی سر و گیس‌شون ریخت.



خلاصه یکسره مست و شیدای بچه‌شاهی شد که گل سینه اسپر ماتوزوئید ابوی مکرم را به سینه زده بود و البته از بخت بد این شیطانک پر انرژی، به قول اسدالله میرزای معروف «طبیعتش بهوت افسرده‌هی» بود و اصلا حال و نای «مبارزه» نداشت و با زور جک زدن و هزار جور هل و فشار بزور «راست می‌شد»! یعنی سرپا می‌شد و می‌ایستاد و سیاسی می‌شد و البته برخی اوقات هم مسیر عکس میرفت و «سرتا کون» می‌شد! ببخشید بالانس می‌زد!

**بالاخره برای هر کاری  
باید یک پشتک و واروی  
هم زد!**  
**مفت و مجانی که آدم شاه نمی‌شه!!**

**مگه نه؟!!**



الغرض گل آفتابچرخان ما به قول خودش شد «موتور و تراکتور» شازده و خودش را کشت و جر داد تا به دنیا بگه بابا جای دوست و دشمن کجاست؟

- به فرقه اعتماد نکنید!
- گولشون رو نخورید!
- اینا اگه بیان من که هیچ مشکلی ندارم ولی خشتک و عبا و لباده به تن مرشد اعظم و ولی نعمتهای من نمی‌ذارند!
- شازده که البته مشکلی نداره و کماکان به اموال و مملوکات ملوکانه سرکشی می‌کنه و گاهی به نطقی و زدن دری به تخته راضیه و تازه خداییش برایش راحت‌تره ولی عظما رو بچسبید که سر پیری اگه بفرستنش اردوگاه کار که بیل بزنه خدا رو خوش می‌آد؟

- آگه قراره دشمنایی که هیچ طرفدار و قدرت و نیرو و امکانات و پرنسیپ و سابقه و لاحقه و و و و ندارن بیان صدبار بهتره که اوضاع تکون نخوره!
- ملت که تا کمر تو سطل زباله مشغولن!
- عظما که با آقا مجتبی و برادران پاسدار میلیاردي جابجا می‌کنن!
- شازده که با کمک خانوم بچه‌ها معلق می‌زنه و هر حرفی تو دهنتش بذارن می‌زنه!
- منم که با کمک و مدیریت کامبیزجان اموراتم جوره و کیفم کوکه!
- زنده باشه گروهبان ثابت که زنجیر رو می‌چرخونه و منم هنوز دارم جای دوست و دشمن رو نشون می‌دم!
- دیگه چه مرضی دارین که دنبال شورش و هزینه دادن و سوریه زاسیون هستنید؟

عجب منطقی!

من که سرم داره می‌ترکه! و جلو این لوطی و شاه‌عنتر کم آوردم!!!  
 رفتم و یک لیوان آب خوردم و سری توی کانالها و شبکه‌های مجازی و غیرمجازی زدم.  
 خیالم راحت شد چون دیدم همه جا از زاهدان تا کردستان تا تهران و همه شهرها و از مونیخ تا آمریکا و اروپا و استرالیا همه ایرانیا دارن فریاد می‌زنن:  
 مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر



صفا کردم و توی دلم خوندم:

«مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر ر...م به فیس عنتر»!